



سعید سفیری

نگذاشتم کسی هراس آفرین باشد...

## کوروش نوشت

اما تاریخ، زندگی کوروش را تنها از نوشته‌های هرودت نخواند. نوشته‌های «گزنفون» هم در این باره بسیار مهم است. او در نوشته خود به روش زندگی و آموزش شاهزادگان ایرانی می‌پردازد. گزنفون و «افلاطون» از مشهورترین شاگردان سقراط بودند، اما گزنفون برخلاف افلاطون، نظامی شد و در پایان عمر دو کتاب زندگی‌نامه کوروش و سقراط را نوشت. او در نوشته خود وصیت‌نامه‌ای را به نقل از کوروش آورده است که در بخشی از آن آمده است: «فرزندان من، دوستان من! اکنون به پایان زندگی نزدیک گشته‌ام. من آن را با نشانه‌های آشکار دریافته‌ام. وقتی درگذشتم مرا خوشبخت بیندارید و کام من این است که این احساس در کردار و رفتار شما نمایانگر باشد، زیرا من به هنگام کودکی، جوانی و پیری بخت‌یار بوده‌ام. همیشه نیروی من افزون گشته است، آن چنان که امروز نیز احساس نمی‌کنم که از هنگام جوانی ناتوان‌ترم. من دوستان را به خاطر نیکویی‌های خود خوشبخت و دشمنانم را فرمان‌بردار خویش دیده‌ام. زادگاه من بخش کوچکی از آسیا بود. من آن را اکنون سربلند و بلندپایه باز می‌گذارم. اما از آنجا که از شکست در هراس بودم، خود را از خودپسندی و غرور بر حذر داشتم. حتی در پیروزی‌های بزرگ خود، پا از اعتدال بیرون ننهادم. در این هنگام که به سرای دیگر می‌گذرم، شما و میهنم را خوشبخت می‌بینم و از این رو می‌خواهم که آیندگان مرا مردی خوشبخت بدانند. مرگ چیزی است شبیه به خواب. در مرگ است که روح انسان به ابدیت می‌پیوندد و چون از قید و علائق آزاد می‌گردد به آتیه تسلط پیدا می‌کند و همیشه ناظر اعمال ما خواهد بود. پس اگر چنین بود که من اندیشیدم به آنچه که گفتم عمل کنید و بدانید که من همیشه ناظر شما خواهم بود، اما اگر این چنین نبود آنگاه از خدای بزرگ بترسید که در بقای او هیچ تردیدی نیست و پیوسته شاهد و ناظر اعمال ماست. باید آشکارا جانشین خود را اعلام کنم تا پس از من پریشانی و نابسامانی روی ندهد. من شما هر دو فرزندانم را یکسان دوست می‌دارم ولی فرزند بزرگ‌ترم که آزموده‌تر است کشور را سامان خواهد داد. فرزندانم! من شما را از کودکی چنان پرورده‌ام که پیران را آزر می‌دارید و کوشش کنید تا جوان‌تران از شما آزرم بدارند.

تو کمبوجیه! میندار که عصای زرین پادشاهی، تخت و تاجت را نگاه خواهد داشت. دوستان یک رنگ برای پادشاه عصای مطمئن‌تری هستند. همواره حامی کیش یزدان پرستی باش، اما هیچ قومی را مجبور نکن که از کیش تو پیروی نماید

«کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه بابل، شاه سومر و آکد...» این‌ها نخستین جمله‌های حک شده بر منشور کوروش است. لوحی استوانه‌ای شکل که از زیر ویرانه‌های دیوارهای بابل کشف شد. پادشاهی که در عصر خود زبان زد، جهان بود و امروز نه تنها ایرانیان که همه باستان‌شناسان و مورخان از تحسین او در اشاعه انسانیت و احترام به ملل و دیگر ادیان، سخن می‌گویند. اما، برآستی کوروش که بود؟

در کاتالوگ موزه ملی ایران که با همکاری موزه ملی بریتانیا منتشر شده، کوروش این گونه معرفی شده است: «کوروش دوم، پادشاه یک دودمان محلی در سرزمین پارس بود که در شهر باستانی «آنشان» حکومت می‌کرد. او که در فاصله حدود سال ۶۰۰ تا ۵۲۹ پیش از میلاد می‌زیست، فرزند «کمبوجیه» اول بود و گفته می‌شود که مادر او «ماندانا»، دختر «آستیگ»، آخرین پادشاه ماد بود. آستیگ که از قدرت گرفتن کوروش در پارس نگران بود، سپاهش را به پارس فرستاد؛ اما سپاه ماد شورید و به کوروش پیوست. آنگاه اکباتان (همدان)، پایتخت ماد به دست کوروش افتاد و آستیگ در بخشی از کاخ خود، تحت نظر باقی ماند.

«کرزوس»، پادشاه لودییه (آناتولی) که رقیب دیرینه‌اش ماد از میان برداشته شده بود، با حمایت بابل به سوی کوروش و سرزمین‌های ماد لشکر کشید؛ اما از کوروش شکست خورد و پس از سقوط پایتختش سارد، از سوی کوروش بخشیده شد. در این زمان کوروش با سپاهانش به بابل رفت که ساکنانش از رفتارهای پادشاهشان «نبونئید» به خشم آمده بودند. کوروش شهر را بدون جنگ تسخیر کرد و با مردم بابل با احترام رفتار کرد و اسیران ساکن در بابل، از جمله یهودیان را آزاد کرد. آنگاه کوروش به نبرد با اقوام وحشی شمالی رفت. گفته شده که شهری در سغد (تاجیکستان) به نام خود بنا کرد. به گفته «هرودت»، تاریخ‌نویس یونانی، کوروش در این نبردها به همراه سپاهش کشته شد. اما هیچ گونه شواهدی برای این داستان وجود ندارد. به نظر می‌رسد کوروش در سال ۵۲۹ پیش از میلاد در پایتختش، در پاسارگاد در گذشته و در آرامگاه سنگی خود دفن شده است.

تاریخ از همسر کوروش به‌عنوان ملکه «کاساندان» نام‌برده و نام فرزندان آنان «کمبوجیه» (دوم)، «بردیا»، «آتوسا»، «آرتیشدونا» و دختر دیگری با نام نامشخص بوده‌اند.

و پیوسته و همیشه به خاطر داشته باش که هر کسی باید آزاد باشد تا از هر کیشی که میل دارد پیروی کند. هر کس باید برای خویشتن دوستان یک دل فراهم آورد و این دوستان را جز به نیکوکاری به دست نتوان آورد. از کژی و ناروایی بترسید. اگر اعمال شما پاک و منطبق بر عدالت بود قدرت شما رونق خواهد یافت، ولی اگر ظلم و ستم روا دارید و در اجرای عدالت تسامح ورزید، دیری نمی‌انجامد که ارزش شما در نظر دیگران از بین خواهد رفت و خوار و ذلیل و زبون خواهید شد.

من عمر خود را در یاری به مردم سپری کردم. نیکی به دیگران در من خوشدلی و آسایش فراهم می‌ساخت و از همه شادی‌های عالم برایم لذت بخش‌تر بود. به نام خدا و نیاکان درگذشته ما، ای فرزندان اگر می‌خواهید مرا شاد کنید نسبت به یکدیگر آزرم بدارید. پیکر بی‌جان مرا هنگامی که دیگر در این گیتی نیستیم در میان سیم و زر مگذارید و هرچه زودتر آن را به خاک باز دهید. چه بهتر از این که انسان به خاک که این همه چیزهای نغز و زیبا می‌پرورد آمیخته گردد. من همواره مردم را دوست داشته‌ام و اکنون نیز شادمان خواهم بود که با خاکی که به مردمان نعمت می‌بخشد آمیخته گردم.

هم اکنون در می‌یابم که جان از پیکرم می‌گسلد... اگر از میان شما کسی می‌خواهد دست مرا بگیرد یا به چشمانم بنگرد، تا هنوز جان دارم نزدیک شود و هنگامی که روی خود را پوشاندم، از شما خواستارم که پیکرم را کسی نپیند، حتی شما فرزندانم.

پس از مرگ بدنم را مومیای نکنید و در طلا و زیور آلات و یا امثال آن نپوشانید. زودتر آنرا در آغوش خاک پاک ایران قرار دهید تا ذره ذره‌های بدنم خاک ایران را تشکیل دهد. چه افتخاری برای انسان بالاتر از اینکه بدنش در خاکی مثل ایران دفن شود. از همه پارسیان و هم پیمانان بخواهید تا بر آرامگاه من حاضر گردند و مرا از اینکه دیگر از هیچگونه بدی رنج نخواهم برد شادباش گویند. به واپسین پند من گوش فرا دارید. اگر می‌خواهید دشمنان خود را تنبیه کنید، به دوستان خود نیکی کنید.»

اما آن چه در تمامی این نوشته‌ها آمده است، شخصیت کوروش را در حاله‌ای از افسانه و باورهای مورخین قرار داد. نام کوروش در بیشتر متون مذهبی زمان وی آمده است.

### کشف منشور کوروش

به اعتقاد برخی از مورخین و باستان‌شناسان، کشف منشور کوروش اثبات تمامی گزارش‌های تاریخی درباره وی بود. منشور کوروش، این پادشاه باستانی ایران زمین را از افسانه جدا کرد و چهره او را از ورای تاریخ به نمایش گذاشت. در کاتولوگ، موزه ملی ایران درباره کشف و کاشف استوانه منشور کوروش آمده است:

«کاشف استوانه کوروش، «هرمزد رسام» متولد سال ۱۸۲۶ میلادی است. او با این که نامی ایرانی داشت اما در یک خانواده مسیحی آشوری در موصل به دنیا آمد که در آن زمان زیر نظر خلافت عثمانی اداره می‌شد. رسام در ۱۹ سالگی همراه با «آستین هنری لیارد»، به کاوش در تپه‌های باستانی نمرود پرداخت. او سپس به توصیه لیارد برای تحصیل به انگلستان رفت و هیات امنای موزه بریتانیا از رسام خواست تا پس از لیارد به جای او به کاوش بپردازد. از یافته‌های مهم او می‌توان به نقش برجسته‌های شکار شیر در کاخ آشوربانی پال، تزئینات مفرغی دروازه بالوات، مربوط به «شلمانسر» سوم پادشاه آشور، هم‌چنین استوانه مربوط به نبونئید، کتیبه‌های حاوی متن افسانه آفرینش و افسانه توفان و نزدیک به یک صد هزار سند نوشتاری باستانی اشاره کرد که مجموعه مهمی از نوشته‌های جهان باستان را تشکیل می‌دهند.

اما استوانه کوروش یکی از مهم‌ترین یافته‌های رسام است. به پاس یافته‌های پرارزش او، آکادمی سلطنتی علوم در تورین ایتالیا جایزه برازا، شامل ۱۲ هزار فرانک به رسام اهدا کرد. رسام پس از ۱۸۸۲ بیشتر در برایتون در جنوب انگلستان اقامت داشت و به نوشتن کتاب‌هایی درباره کاوش‌های آشوری و بابلی، مسیحیان خاورمیانه و زندگینامه خود مشغول بود. اما زندگینامه او هرگز انتشار نیافت و از سرنوشت دست نوشته‌های او خبری در دست نیست. رسام پس از یک زندگی پرماجرا در روز ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۱۰ در برایتون در گذشت و در آنجا به خاک سپرده شد.»

### اهمیت استوانه کوروش

این استوانه نشان می‌دهد که آنچه تاریخ و متون دینی از کوروش و رفتار انسانی او به عنوان یک فرمانروا به یاد دارند، درست است. با این که منابع دیگر نیز از احترام کوروش به مردم یاد کرده‌اند، اما این نخستین سندی است که در آن کوروش از زبان خود از آن چه کرده سخن گفته است. با این که در استوانه



کوروش به طور مستقیم از حقوق بشر سخن گفته نشده، اما به روشنی می‌توان در آن نمونه‌های رفتار انسانی و احترام‌آمیز یک فرمانروا با مردم را دید که بر اساس معیارهای امروزی به عنوان حقوق انسانی شناخته می‌شود. این کتیبه با این که یک کتیبه بابلی است اما امروزه به عنوان نمادی از فرهنگ و تمدن گذشته ایران شناخته می‌شود.

ترجمه متن منشور کوروش

۱- آن هنگام که ..... [مردوک]، پادشاه همه آسمان‌ها و زمین، کسی که ..... { ..... } که با ..... یش [سرزمین‌های دشمنانش] را لگد کوب می‌کند { ..... } [با دانایی گسترده، ..... کسی که] گوشه‌های جهان [را زیر نظر دارد]،

۲- ..... [فرزند ارشد او]، فرومایه‌ای [بلشزر] به سروری سرزمینش گمارده شد

۳- ..... [اما او] [فرمانروایی؟] ساختگی بر آنان قرار داد،

۴- نمونه‌ای ساختگی از اسگیل ساخت [و] ..... برای [شهر] اور و دیگر جایگاه‌های مقدس [فرستاد؟]

۵- آیین‌هایی که شایسته آنان [خدایان/پرستشگاه‌ها] نبود. پیشکشی [هایی ناپاک] .....

گستاخانه [.....] هر روز یاهوسرای می‌کرد و [ها]نت‌آمیز

۶- [او] پیشکشی‌های روزانه را باز داشت. او در [آئین‌ها دست برد و] ..... درون پرستشگاه‌ها برقرار [کرد]. در اندیشه‌اش به ترس از مردوک -شاه خدایان- پایان داد.

۷- هر روز به شهرش (=شهر مردوک) بدی روا می‌داشت. ..... همه مردما [نش را]... (= مردمان مردوک) را با یوغی رها نشدنی به نابودی کشاند.

۸- انلیل خدایان (= مردوک)، از شکوه ایشان بسیار خشمگین شد، و ..... قلمرو آنان. خدایانی که درون آنها می‌زیستند محراب‌هایشان را رها کردند،

۹- خشمگین از اینکه او (= نبونئید) [آنان را] (= خدایان غیربابلی) به شوائه (=بابل) وارد کرده بود. [دل] مردوک بلند [پایه، انلیل خدایان] به رحم آمد ..... [او] بر همه زیستگاه‌هایی که جایگاه‌های مقدسشان ویران گشته بود.

۱۰- و مردم سرزمین سومر و اکد که همچون کالبد مردگان شده بودند، اندیشه کرد [و] بر آنان رحم آورد. او همه سرزمین‌ها را جست و بررسی کرد،

۱۱- شاهی دادگر را جستجو کرد که دلخواهش باشد. او کوروش، شاه [شهر] انشان را به دستانش گرفت، و او را به نام خواند، [و] شهرباری او برهمگان را به آوای بلند اعلام کرد.

۱۲- او (= مردوک) سرزمین گوتی [و] همه سپاهیان مادی را در برابر پاهای او (= کوروش) به کرنش درآورد و همه مردمان سرسیاه \* (= عامه مردم) را ه [مردوک] به دستان او (= کوروش) سپرده بود،

۱۳- به دادگری و راستی شبانی کرد. مردوک، سرور بزرگ، که پرورنده مردمانش است، به کارهای نیک او (= کوروش) و دل راستیش به شادی نگریست

۱۴- او [و] او را فرمان داد تا بسوی شهرش (= شهر مردوک)، بابل، برود. او را واداشت [تا] راه تینتیر (=بابل) را در ژیش گیرد و همچون دوست و همراهی در کنارش گام برداشت

۱۵- سپاهیان گسترده‌اش که شمارشان همچون آب یک رودخانه شمردنی نبود، پوشیده در جنگ افزارها در کنارش روان بودند.

۱۶- (مردوک) او را بدون جنگ و نبرد به درون شوائه (= بابل) وارد کرد. او شهرش، بابل را از سختی رها کنید. او (= مردوک) نبونئید، شاهی را که از او نمی‌هراسید، در دستش (= دست کوروش) نهاد.

۱۷- همه مردم تینتیر (= بابل)، تمامی سرزمین‌های سومر و اکد، بزرگان و فرمانداران در برابرش کرنش کردند [و] بر پاهایش بوسه زدند، از پادشاهی او شادمان گشتند [و] چهره‌هایشان درخشان شد.

۱۸- (مردوک) سروری که با یاری‌اش به مردگان زندگی بخشید [و] آنکه همه را از سختی و دشواری رها کنید. آنان او را به شادی ستایش کردند و نامش را ستودند.

۱۹- منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان

۲۰- پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، نوه کوروش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، از نسل چیش پیش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان.

۲۱- دودمان جاودانه پادشاهی که [خدایان] بل و نبو فرمانروایش را دوست دارند [و] پادشاهی او را با دلی شاد یاد می‌کنند. آنگاه که با آشتی به در [اون] بابل آمد.

۲۲- جایگاه سروری (خود) را با جشن و شادمانی در کاخ شاهی بر پا کردم. مردوک، سرور بزرگ، قلب گشاده کسی که بابل را دوست دارد، [همچون سرنوا] شتم به من [بخشید] [و] من هر روز ترسیده در پی نیایش او بودم.

۲۳- سپاهیان گسترده‌ام با آرامش درون بابل گام بر می‌داشتند. نگذاشتم کسی در همه [سومر و] اکد هراس‌آفرین باشد.

۲۴- در پی امنیت شهر بابل و همه جایگاه‌های مقدسش بودم. برای مردم بابل ..... که برخلاف خوا [است خدایان] یوغی بر آنان نهاده بود که شایسته‌شان نبود.

۲۵- خستگی‌هایشان را تسکین دادم [و] از بندها [؟] رهایشان کردم. مردوک، سرور بزرگ، از رفتار [نیک من] شادمان گشت [و]

۲۶- به من کوروش، شاهی که از او می‌ترسد و کمبوجیه پسر تنی [ام و به] همه سپاهیانم

۲۷- برکتی نیکو ارزانی داشت. بگذار ما با شادی در برابرش باشیم، در آرامش، به [فرمان] والايش، همه شاهانی که بر تخت نشسته‌اند.

۲۸- از هر گوشه [جهان]، از دریای بالا تا دریای پائین، آنان که در سرزمین‌های دور دست می‌زیند، [و] همه شاهان سرزمین امورو که در چادرها زندگی می‌کنند، همه آنان،

۲۹- باج سنگینشان را به شوائه [بابل] آوردند و بر پاهایم بوسه زدند. از [شوائه] بابل تا شهر آشور و شوش

۳۰- اکد، سرزمین اشوننه، زمین، شهر متورنو، در، تا مرز گوتی، جا [یگاه‌های مقدس آنسوی] دجله که از دیر باز محراب‌هایشان ویران شده بود.

۳۱- خدایانی را که درون آنها ساکن بودند، به جایگاه‌هایشان باز گرداندم و [آنان را] در جایگاه ابدی خودشان نهادم. همه مردمان آنان (= آن خدایان) را گرد آوردم و به سکونتگاه‌هایشان باز گرداندم.

۳۲- خدایان سرزمین سومر و اکد را که نبونئید- در میان خشم سرور خدایان-

به شوانه (= بابل) آورده بود، به فرمان مردوک، سرور بزرگ، به سلامت  
 ۳۴- به جایگاهشان بازگرداندم، جایگاهی که دلشادشان می‌سازد. باشد تا  
 خدایانی که به درون نیایشگاه‌هایشان باز گرداندم  
 ۳۵- هر روز در برابر بل و نیو، روزگاری دراز (= عمری طولانی) برایم خواستار  
 شوند (و) کارهای نیکم را یادآور شوند و به مردوک، سرورم چنین بگویند که  
 کوروش، شاهی که از تو می‌ترسد و کمبوجیه پسرش  
 ۳۶- ..... بگذار آنان {سه‌میه‌رسان نیایشگاه‌هایمان باشند، تا روزگاران دراز(؟)  
 ..... } باشد که مردمان بابل [شاهی] او را بستایند. من همه سرزمین‌ها را در  
 صلح قرار دادم.  
 ۳۷- ..... [غاز، دو مرغابی، ده کبوتر، بیشتر از [پیشکشی پیشین] غاز و  
 مرغابی و کبوتری که .....  
 ۳۸- ..... [روز] آنه افزودم. ..... در پی استوار کردن دیوار ایمگور-انلیل،  
 دیوار بزرگ بابل برآمدم  
 ۳۹- ..... دیواری از آجر پخته، بر کنار [خندقی که شاه پیشین ساخته بود، ..... ]

ولی ساختش را به پایان [نبرده بود] ..... کار آن را [من ..... به پایان بردم].  
 ۴۰- ..... که [شهر را از بیرون در بر نگرفته بود]، که هیچ شاهی پیش از من  
 (با) کارگران به بیگاری [گرفته شده سرزمینش در] شوانه (= بابل) نساخته بود.  
 ۴۱- ..... (آن را) [با قیر] و آجر پخته از نو بر پا کردم و [ساختش را به پایان  
 رساندم].  
 ۴۲- ..... [دروازه‌های بزرگ از چوب سدر] با روکش مفرغین. من همه آن درها  
 را با آستانه‌ها و قطعات مسی [کار گذاردم].  
 ۴۳- ..... [کتیبه‌ای از] آشور بانی پال، شاهی پیش از من، [روی آن] نواشته  
 شده بود، [درون آن دیدم].  
 ۴۴- ..... [او ..... مردوک، سرور بزرگ، آفریننده (؟)] .....  
 ۴۵- ..... [من ..... همچون هدیه‌ای [پیشکش کردم] ..... ] (برای)  
 خوشنودی‌ات { تا به جا [آودان].  
 { [نوشته و] [تطبیق ابر بنیاد لوحه] ..... }؛ (این) کتیبه قیشتی - مردوک، پسر



هر مرد رسام، کاشف استوانه کوروش، هر یوشاک سنی، خود نگارنده شیشه این از  
 پیک نقلی، احتمالاً از اید سی، کوی، موزه بریتانیا



نقله تبه های بابل بعد از کوش های باستان شناسی، اثر آلدوینوس جیورجی،  
 سال ۱۸۸۱ م، نقله تبه اشراف، محل کشف استوانه کوروش و محل پرتاب های پرستش که  
 ایشیا میهنی بود